

امام خمینی (س) و نظام فرهنگی و ارزشی غرب

محمد حسین جمشیدی^۱

«...و شرق اراده کند که در مقابل غرب قیام کند»

(امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۸)

چکیده:

انقلاب اسلامی ایران ارزش‌های جدیدی را به بشریت عرضه کرد و هویت ما را بازسازی نمود. تحول در زاویه دید ما نسبت به غرب و وضعیت جهان معاصر از نتایج این دگرگونی است. بر همین مبنا ضرورت اتخاذ موضعی متناسب با ارزش‌های انقلاب اسلامی و هویت ایرانی - اسلامی در برابر غرب و نظام فرهنگی - ارزشی آن به وضوح آشکار می‌گردد. امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی، رویکردی را نسبت به غرب مطرح می‌سازد که از سویی با کلیت فرهنگ ما سازگار است و از سویی دیگر موضع انقلابی ما را در برابر غرب ترسیم می‌نماید. در این مقاله پرسش ما این است که امام خمینی چه موضعی را برای جامعه انقلابی ما در برابر غرب و نظام فرهنگی، فکری و ارزشی آن ترسیم کرده است؟ رویکرد امام خمینی در این حوزه، نه تنها رد غرب‌زدگی، بلکه نفی گرایش به فرهنگ غرب، با توجه به شاخص‌های آن، همچون اومانیزم، ماده‌گرایی و سکولاریسم، فردگرایی و سلطه محوری و مقابله در برابر رفتار تهاجمی آن و طرح احیای هویت خودی با توکل و اعتماد بر مبدأ جهان هستی است. در این رویکرد، غرب، مغرب حقیقت قدسی و شرق، اشراق حقیقت و تجلی نور است. بر این مبنا انسان به خویشتن حقیقی یا فطرت خداگونه و مخموره خود بازگشته و با نفی غرب‌گرایی به سوی کمال و سعادت حقیقی گام برمی‌دارد.

کلیدواژه‌ها: غرب، غرب‌گرایی، غرب‌زدگی، اومانیزم، شرق، بازگشت به خویشتن.

طرح مسئله

از پانصد سال پیش اندیشه مدرن و مدرنیته به عنوان راه خاصی برای توسعه و پیشرفت فرا راه بشریت مطرح شده است و بخش عمده جهان با سرعت در این راه به پیش می‌رود؛ راهی که نه تنها اقتصاد و امور مادی محض بلکه فرهنگ، سیاست، اخلاق و ایمان را باز تعریف نموده و کلیتی فرهنگی و تمدنی همه جانبه را ساخته است که برای تمام شئون انسان‌ها برنامه و راه و رسم دارد. لذا به تعبیر لوکاس این امر یک دگرگونی مهم فرهنگی در اروپا تلقی می‌شود (لوکاس، ۱۳۶۶، ج ۲: ۳). دنیای مدرن نه تنها این فرهنگ را بر ساخته و خود را منادی آن می‌داند بلکه بدان حقانیت نیز بخشیده و سلطه و هژمونی جهانی آن را می‌طلبد و برای تحقق این امر می‌کوشد. در پروتکل صهیونیسم که یکی از نمادهای مهم غرب و نگرش مدرن است چنین آمده است:

ما برای حفظ سیطره خود بر جهان می‌بایست اشخاصی را از میان ملت‌ها با دقت و به صورت حساب شده انتخاب کنیم و آنها آمادگی کامل برای خدمت داوطلبانه به ما داشته باشند... (واعظی، ۱۳۷۹: ۲۵).

از آنجایی که زادگاه، محل پرورش و شکوفایی این اندیشه و نگرش، جهان مغرب زمین یا غرب بوده است؛ لذا داعیه‌دار این فرهنگ خاص و جایگاه اصلی آن نیز غرب می‌باشد. حرکت اندیشه مدرن به سوی شرق عملاً مسئله مواجهه و برخورد ما با غرب جدید یا همان فرهنگ مدرن را به دنبال داشت.

هرچند مواجهه ما با دنیای مغرب زمین و دید آنها از پیش، اهمیت این امر را خاطر نشان ساخته و بسیاری از اندیشمندان و محققان را به اندیشه و پژوهش در این باره واداشته است؛ اما با توجه به تحولات جهان معاصر به ویژه در عرصه ارتباطات و فرهنگ و رسانه‌ها از یک سو و گسترش عرصه روابط بین‌الملل از سوی دیگر روزبه‌روز بر اهمیت این مسئله افزون می‌گردد. طرح جهانی کردن جهان از زاویه دید اقتصاد و سیاست مورد باور اندیشه مدرن و غرب به ویژه ایالات متحده آمریکا به عنوان نماینده قدرت غرب و پرچمدار اندیشه مدرن و مکتب لیبرالیسم نیز بر اهمیت این مسئله افزوده است. همچنین سلطه ایالات متحده آمریکا بر افغانستان و عراق که در همسایگی سرزمین ما قرار دارند، ضرورت توجه با این مسئله را بیش از پیش آشکار می‌سازد؛ زیرا امروزه نمایندگان فکری، فرهنگی و سیاسی غرب و اندیشه مدرن، در کنار مرزهای ما به تحقق اهداف،

آرمان‌ها و توسعه نگرش‌های خود مشغول هستند. در میان رجال علمی و سیاسی ما نیز، در بعد اندیشه‌ورزی و نگرش، کم نبوده‌اند کسانی که بر برتری و سلطه فکری غرب، ضرورت تحقق و گسترش این سلطه بر جامعه ما تأکید داشته‌اند. برای نمونه میرزا ملکم خان در رساله دفتر تنظیمات خود می‌نگارد:

... من همین قدر می‌گویم که ما در مسائل حکمرانی نه می‌توانیم و نه باید از پیش خود اختراعی نماییم. یا باید علم و تجربه «فرنگستان» را سرمشق خود قرار بدهیم یا باید از دایره بربرگیری خود قدمی بیرون نگذاریم (ملکم، ۱۳۲۷: ۱۰-۱۱).

همچنین می‌توان از رجزهای تقی زاده یاد کرد: «بمب تسلیم به فرنگی را در این محیط در اندازیم و منفجر کنیم و بالاخره از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شویم» (شریعتی، بی تا ب: ۴۱). این در حالی است که در مقابل چنین نگرشی، بسیاری از اندیشمندان بزرگ ما مسئله نفی غرب و رهایی از غرب‌زدگی را به مثابه یک بیماری مطرح ساخته و در برابر آن مسئله «بازگشت به خویش» را مطرح نموده‌اند. برای نمونه جلال آل احمد در وصف غرب‌زده می‌گوید:

آدم غرب‌زده‌ای که عضوی از اعضای دستگاه رهبری مملکت است پا در هواست. ذره‌گردی است علق در فضا، یا درست همچون خاشاکی بر روی آب. با عمق اجتماع و فرهنگ و سنت رابطه‌ها را بریده است... چیزی است بی‌رابطه با گذشته و بی‌هیچ درکی از آینده. نقطه‌ای در یک خط نیست بلکه یک نقطه فرضی است بر روی صفحه‌ای. یا حتی در فضا. عین همان ذره معلق (آل احمد، ۱۳۴۱: ۱۴۱).

شریعتی نیز درباره غرب و ضرورت نفی آن چنین می‌گوید:

من که از غربت وحشتناک غرب می‌گریزم و به بازگشت به خویش می‌خوانم... وحشت من ناشی از نشناختن نیست و دعوت‌م به «بازگشت به خویش» نیز از سر کهنه‌پرستی و گذشته‌گرایی نیست، وحشت از تبدیل یک روح شرقی است به یک هیکل امریکایی... (شریعتی، بی تا الف: ۱۵۹-۱۶۱).

این در حالی است که زاویه دید ما نسبت به غرب نیز در صور گوناگون تجلی یافته است. گاه «تمایل به غرب» داشته و زمانی دیگر «غرب‌زده» گشته‌ایم. گاهی «غرب ستیزی» را پیشه خود

ساخته‌ایم و زمانی «غرب‌گریزی» و دورانی دیگر به «غرب‌ستایی» رو آورده‌ایم. به لحاظ تاریخی حداقل دو دهه پیش از شروع نهضت مشروطیت، تمایل به غرب یا غرب‌گرایی بر اذهان بسیاری از رجال فکری و سیاسی ما سایه افکند و پس از آن دوره غرب‌زدگی آغاز شد که تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ ادامه یافت. از آن پس تا چندسال پس از پیروزی انقلاب غرب‌ستیزی (تقریباً تا پایان جنگ تحمیلی رژیم عراق بر ایران) و به دنبال آن، مدتی غرب‌گریزی را شعار خود ساختیم؛ ولی پس از آن بار دیگر کم و بیش به ستایش غرب و غرب‌گرایی رو آوردیم.

در نتیجه نمی‌توان آینده‌ای روشن را در برابر چنین حرکت و روندی تصویر کرد. آیا دگرباره با توجه به توسعه ارتباطات و تحول فرهنگ‌ها در جهان معاصر، غرب‌گرایی به‌ویژه در ابعاد فرهنگی و سیاسی، و در نهایت غرب‌زدگی به سراغ ما نخواهد آمد؟ آیا اگر این روند همین گونه به پیش رود مجدداً به سوی هویتی دیگر یا بی‌هویتی کشیده نخواهیم شد؟ اگر چنین شود، خواه خواسته یا ناخواسته، آیا خطری بزرگ در راه استقلال جامعه ما و حفظ ارزش‌های آن نخواهد بود؟

این‌گونه است که تعیین موضع ما در برابر غرب اهمیت می‌یابد و این نیاز به شناخت غرب از یک سو و دیدگاه اندیشمندان ما از سویی دیگر و اقتضانات هویتی و نیز زمانه از سوی سوم دارد. پس ما حق داریم دست به‌گزینش بزنیم و موضع خود را بدون اعوجاج و لغزش اندیشه‌ای تعیین کنیم. اما برای گزینش و انتخاب، آگاهی و شناخت ضروری است. به‌علاوه، آگاهی و شناخت نیز هرچه انسانی‌تر، پیراسته‌تر و هماهنگ با هویت خودی و خویشتن خویش ما باشد بهتر می‌تواند ما را در انتخاب موضع یاری کند. از همین روی در این نوشتار مختصر به بررسی مسئله؛ یعنی موضع ما در برابر غرب و نظام فرهنگی، اندیشه‌ای و ارزشی از منظر امام خمینی می‌پردازیم. پس پرسش اصلی ما در این نوشتار، این است که امام خمینی چه نگرشی نسبت به فرهنگ مدرن و نظام ارزشی غرب داشته و چه موضعی را در قبال آن اتخاذ کرده است؟

مبنای نظری و مفهومی

۱. تقابل نگرشی و فرهنگی

در این تردیدی نیست که فرهنگ غالب در مغرب زمین، فرهنگ مدرنیته یا فرهنگ تجددگرایی است که با تکیه بر ریشه‌های یونانی، رومی، یهودی و مسیحی به‌ویژه سه مورد اول از رنسانس به

بعد به تدریج شکل گرفته و در جوامع غربی به صورت خاص رسوخ یافته است. این است که فرهنگ آکسفورد مدرنیسم را به مثابه شیوه‌ها و اندیشه‌های نوینی تلقی کرده که جانشین افکار و آرای سنتی شده و مشتمل بر همه جنبه‌های حیات فردی و جمعی انسان غربی، به ویژه جوانب مرتبط با دین است (Hornby, 1980:750). در بخش‌های دیگر جهان نیز این نگرش کم و بیش تبدیل به فرهنگ مسلط گشته است. اما در جامعه ما امام خمینی به مثابه اندیشمندی برجسته و متکلمی صاحب‌نظر و رهبر انقلابی بزرگ و بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی در جهان معاصر، که شاید مهم‌ترین شاخصه آن غرب‌ستیزی بود، و پیروانش در قالب انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی طرح دیگری را مطرح ساختند؛ لذا دیدگاه او در مورد غرب می‌تواند در تعیین موضع ما نقشی تعیین‌کننده داشته باشد. به معنایی می‌توان نگرش امام خمینی و انقلاب اسلامی را نگرشی در برابر اندیشه مسلط غرب در دوران معاصر دانست که بر اومانیزم، فردگرایی و اصالت نفع مبتنی است؛ به ویژه که انقلاب اسلامی و حرکت امام خمینی به نوعی، خود مقابله با غرب‌زدگی و فریفتگی در برابر غرب محسوب می‌شود.

در این ارتباط او اسلام را به عنوان مکتبی زنده، پویا به صحنه اجتماع و سیاست بازگرداند و آن را به عنوان یک مکتب رهایی بخش در برابر فرهنگ غرب و تجدد گرایی مطرح ساخت. اسلامی که امام خمینی نماینده آن بود، انسان بریده از آسمان و زمین گیر شده را به خود آورد و به او نشان داد که در عصر سلطه فن و تصرف در طبیعت و غلبه اندیشه «اومانیزم» و «اصالت تمایلات نفسانی» چگونه می‌تواند بر پای خود بایستد و نه تنها بر ماده که بر نفس خویش نیز مسلط گردد. به نظر امام خمینی غربیان و تجددگرایان:

... با دید مادی و محاسبات غلط به این پدیده الهی می‌نگرند... و ارزش‌ها را با دیده‌های مادی خود، خلاصه در سلطه‌جویی و استضعاف ملت‌های زیر ستم می‌کنند... (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۶: ۴۲).

به علاوه، در جهان معاصر به دلیل تحولات فن آورانه و پیشرفت تکنولوژی، فرهنگ غربی صورت و محتوایی جدید پیدا کرده که ملازم با ماشین و تکنیک است. به تعبیر جلال آل احمد چون این فرهنگ بر شرق غلبه کرده و در شرق هنوز از ماشین خبری نیست که از فرهنگش خبری باشد، ورود فرهنگ جدید که به دنبال غلبه نظامی و اقتصادی غرب پیش می‌آید، در فرهنگ شرق

اغتشاش و اختلال ایجاد می‌کند، و این مفهوم دیگری از غرب‌زدگی است (آل احمد، ۱۳۵۷: ۵۴-۵۳ و ۸۸-۸۷). آغاز غرب‌زدگی در ایران را می‌توان پس از سال‌های انقلاب مشروطیت دانست، افرادی که برای تحصیل به خارج از کشور رفته بودند پس از بازگشت به میهن محو تمدن غرب شده و به تبع آن خواستند ایران را به سبک کشورهای غربی وارد فرایند مدرنیزاسیون کنند (نقوی، ۱۳۶۱: ۷۷-۷۵). هرچند در مقابل این جریان پس از پایان جنگ جهانی دوم در بین برخی از روشنفکران ایرانی نوعی انتقاد از غرب شکل گرفت (بروجردی، ۱۳۷۷: ۸۸)؛ اما انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی اصول، شاخص‌ها، معیارها و موازین و ارزش‌های پذیرفته شده در فرهنگ غرب را زیر سؤال برده و به جای آنها ارزش‌های متعالی نشأت گرفته از اسلام محمدی (ص) را مطرح ساخت. این انقلاب، در عصر بردگی جمعی از ملل محروم، در برابر غرب نه تنها انگیزه مردمی‌ترین قیام‌رهای بخش و عدالت‌خواه شد که با آزادسازی نیروهای قدرتمند درونی جامعه ایرانی، شگفتی‌ساز دوران گشت و همین مسئله بود که چالش تمدن غرب با انقلاب اسلامی را به دنبال آورد.

۲. ما و شناخت غرب

مسلم است که بدون آگاهی در هیچ راهی نمی‌توان قدم گذاشت و انتخاب، که امری انسانی و ارادی است تنها در سایه آگاهی صورت می‌گیرد. امیر مؤمنان علی (ع) خطاب به کمیل می‌فرماید: «یا کمیل ما من حرکه الا و انت محتاج الی معرفه» (مجلسی، ۱۴۱۷، ج ۷۷: ۲۶۷). یعنی: ای کمیل هیچ حرکت و تلاشی نیست مگر اینکه تو نسبت به آن نیازمند شناخت باشی.

پس اگر مسئله اصلی در اینجا چگونگی مواجهه ما با غرب و تعیین مواضع ما در برابر آن است، این کار بدون آگاهی از ابعاد فرهنگ غرب و مدرنیته ممکن نیست. بنابراین، یکی از ابعاد مهم این مسئله شناخت غرب است، هرچند شناخت ما و شناخت نحوه و چگونگی برخورد، مواجهه و موضع‌گیری ما نیز حائز اهمیت است. مسئله غرب یا غربی شدن یا غرب‌شناسی که معمولاً از آن

با واژه اکسیدانت^۱ یا اکسیدانتالیزم^۲ یاد می‌شود و در نقطه مقابل آریانت^۳ و آریانتالیزم^۴ به معنای شرق، شرقی شدن یا شرق‌شناسی قرار دارد، می‌تواند دارای ابعاد گوناگونی باشد.

۱. گاه می‌توان غرب را از منظر جغرافیایی مورد نظر قرار داد؛ یعنی به صورت خاص اروپا و بالتبع امریکا؛

۲. غرب به مفهوم جوامع پیشرفته به لحاظ تکنولوژی و اقتصاد؛

۳. غرب به مفهوم تاریخی، یعنی پدیده‌ای تاریخی از یونان تا اروپا و آمریکای شمالی؛

۴. گاه غرب را از لحاظ دستاوردهای آن مورد بررسی و شناخت قرار می‌دهند.

۵. همچنین می‌توان غرب را از منظر دانش سیاست، جامعه‌شناسی سیاسی، یا از نظر اقتصاد و ... (یعنی از بعد خاص علمی) مورد توجه قرار داد.

۶. شناخت غرب از منظر فرهنگی و به مثابه یک فرهنگ، یعنی شناختی مفهومی و کلی، شناختی که متوجه چیستی، ماهیت غرب، مبانی و بنیان‌های فکری و اندیشه‌ای و به طور کلی نگرش و جهان‌بینی آنان است.

بنابراین، امام خمینی در اینجا به اولین گام یعنی شناخت تکیه کرد؛ چرا که تا این گام برداشته نشود برداشتن گام‌های بعدی غیرممکن می‌گردد. به نظر ایشان، غربیان و طرفداران آنها با جلوگیری از اندیشیدن ما درباره غرب، مانع شناخت صحیح ما از آنان می‌شوند.

در اصطلاح عام منظور از غرب، بخشی از دنیاست که از لحاظ صنعتی و اقتصادی، پیشرفته و به اصطلاح توسعه‌یافته است. در معنای سیاسی، نیز غرب بخشی از جهان امروز است که با شاخص‌های پیشرفت صنعتی، توسعه اقتصادی، تکنولوژی و درآمد سرانه بالا مشخص می‌گردد؛ یعنی اروپای غربی و آمریکای شمالی. در بعد وسیع‌تر، جهان غرب را به لحاظ موضوعی می‌توان شامل ژاپن، روسیه، اسرائیل و نیز بخش‌هایی از اروپای شرقی دانست.

-
1. occident
 2. occidentalism
 3. ariyant
 4. ariyantalism

اما باید دانست که از بعد فرهنگی و مفهومی یا نگرشی، غرب نه یک موقعیت جغرافیایی یا صنعتی و تکنولوژیک، بلکه یک مکتب با نحوه تفکر، نگرش و کنش تاریخی خاص خود است. جهان‌نگری این مکتب، جهان‌نگری اومانیستی و سکولار و دید حاکم بر آن «دید مکانیکی» (ریفیکین و هوارد ۱۳۷۴: ۳۶-۴۷) است. عقل محاسبه‌گر، تجربه‌گرایی، سودگرایی، لیبرالیسم و اصالت فرد اساس این مکتب را تشکیل می‌دهد. حاصل چنین بینشی امروزه فرهنگ و ایدئولوژی سرمایه‌داری و نظام لیبرال دموکراسی است. در این میان ستون اساسی بنای غرب را اومانیسم تشکیل می‌دهد که در معنای عام همان اصالت دادن به انسان، تمایلات و خواست‌های او، آن هم انسان مادی‌نگر است.

بنابراین نگاه ما در این نوشتار نگاهی مفهومی و هستی‌شناسانه به غرب است و غرب را یک مکتب می‌دانیم که دارای جهان‌نگری، عقاید و ایدئولوژی خاص خود است و بنیان آن را اصالت بشر شکل می‌دهد.

... اگر ما بتوانیم اقوال مشاهیر فلسفه و ایدئولوژی غربی را تحلیل کنیم، پی می‌بریم که مرجع همه آنها اصول مذهب اصالت بشر است؛ یعنی نویسندگان رنسانس و منورالفکران قرن هجدهم، که منورالفکرها و روشنفکران ما می‌خواسته‌اند به ایشان تأسی کنند (داوری اردکانی، بی‌تا: ۱۱).

در این نگرش، غرب به مثابه فرهنگی واحد دیده می‌شود که محور آن را نگرش مادی و این جهانی یا سکولاریسم تشکیل می‌دهد، نه جوامعی که برجستگی آنها صنعت و تکنولوژی است و هرکدام از آنها نظامی سیاسی و اجتماعی خاص خود را دارد؛ زیرا تمام این جوامع در نگرش سکولاریستی، ماده‌گرایانه، این جهانی، سودطلبی و فردگرایی مشترک هستند و از این لحاظ تفاوتی میان امریکا با اروپا یا ژاپن و ... وجود ندارد. شناخت غرب بدین معنا و از این منظر است که می‌تواند جهت‌گیری ما را در برخوردها و مناسباتمان با غرب تعیین کند و معنا ببخشد. شناخت غرب به این معنا از دید امام خمینی مسئله‌ای اساسی است و به همین دلیل یکی از زیان‌های غرب‌زدگی از نگاه او این است که مانع تفکر ما در مورد غرب می‌گردد:

اصلاً تفکر در اینکه این غرب که این قدر از او تعریف می‌شود چیست، تفکر در این (را) هم ازمان گرفته‌اند. نمی‌گذارند تفکر هم بکنیم که آن غربی‌ها چه می‌کنند با بشر... (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۴۰).

۳. امام خمینی و مفهوم غرب

امام خمینی در آثار خود، واژه‌های غرب، غربی، و ... را به تکرار به کار برده است. از این کاربردها به دست می‌آید که او گاه غرب را در مفهوم جغرافیایی و گاه به عنوان ممالک پیشرفته و صنعتی به کار برده است. ولی در بسیاری از موارد نحوه به کارگیری واژه‌ها در عبارات به گونه‌ای است که به وضوح می‌توان فهمید که منظور امام از غرب نه معنای جغرافیایی و نه به مثابه یک موضوع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است؛ بلکه به مثابه یک نگرش و یک مکتب یا جهان‌نگری است. به عنوان مثال، زمانی که امام از وابستگی اقتصادی یا صنعتی سخن می‌گوید، بیشتر به غرب موضوعی توجه دارد:

صنعت ما یک صنعت وابسته به غرب است و ایران را به صورت یک کشور مونتاژکننده درآورده است. کشاورزی ما را نابود کرده است. تمام معادن زیرزمینی و روزمینی ما، یعنی جوانان عزیزمان را در اختیار غرب قرار داده است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۱: ۱۵۵).

سخن از وابستگی صنعتی و اقتصادی، بیان‌کننده این است که کشور ایران به صنعت و اقتصاد غرب وابسته است و غریبان (ممالک غربی) سعی کرده‌اند بخشی از صنعت خود را در قالب صنعت مونتاژ و تکمیلی در کشور ما ایجاد کنند. مدیریت عمده در این نوع اقتصاد، مدیریت غریبان است نه مدیریت ایرانیان؛ لذا در ادامه این بیان نیز می‌افزاید:

شاه، ایران را از نظر سیاسی در موضع امریکا قرار داده است و همیشه ایران را طرفدار ظالمان و مستکبران قرار داده است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۱: ۱۵۵).

هرچند او در چنین بیانی، به غرب موضوعی نظر دارد که سردمدار آن امریکاست، اما در عین حال با تکیه بر دو اصل ظلم‌مداری و استکبارگرایی این جوامع و در رأس آنها امریکا، می‌توان گفت توجه امام به غرب در اینجا به عنوان مکتبی با نگرش مسلط ظلم‌مداری و استکبارگرایی است. به‌طور کلی توجه عمده و اساسی امام خمینی به غرب، توجه موضوعی نیست بلکه او در بسیاری از بیانات و نوشته‌های خود غرب را در قالب مفهومی و به مثابه یک جهان‌نگری کلی مورد توجه قرار می‌دهد. برای نمونه می‌گوید:

ما سال‌های طولانی زیر بار غرب بودیم ... اصلاً قلوبمان قلوب غربی است متبدل شدیم به یک انسان غربی (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶: ۳۳۰).

به علاوه، در اینگونه موارد در نگاه امام، آنچه در برابر غرب مطرح است «مکتب اسلام» یا «جهان‌بینی اسلامی» می‌باشد، نه کشورهای مسلمان یا جهان سوم. ایشان می‌فرماید:

ما باید سال‌های طولانی زحمت و مشقت بکشیم تا از فطرت ثانی خود متحول شویم و خود را بیاییم و روی پای خویش بایستیم ... تنها مقصدمان تحول انسان غربی به انسانی اسلامی باشد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۵: ۳۱۰-۳۰۹).

در اینجا سخن از تحول «انسان غربی» به «انسان اسلامی» است که مسئله‌ای فرهنگی و نگرشی است. به علاوه به زعم امام خمینی، این انسان غربی در غرب جغرافیایی زندگی نمی‌کند بلکه در سرزمین ماست. بنابراین، در اندیشه امام خمینی غرب نگرش خاص به انسان و جهان است و هرکس که این نگرش را بپذیرد و بدان باور نماید، غربی خواهد بود. غرب‌گرایان و غرب‌زده‌ها نیز غربی هستند، همان‌گونه که منادیان غرب و حامیان لیبرالیسم و اومانیزم نیز غربی هستند، خواه در ایران زندگی کنند خواه در سرزمین دیگر. این معنا را امام خمینی در مورد شعار معروف «نه شرقی، نه غربی» بارها مطرح ساخته است. برای مثال می‌فرماید:

آری، شعار «نه شرقی و نه غربی» ما، شعار اصولی انقلاب اسلامی در جهان گرسنگان و مستضعفین بوده و ترسیم‌کننده سیاست واقعی عدم تعهد کشورهای اسلامی و کشورهایی است که در آینده نزدیک و به یاری خدا اسلام را به عنوان تنها مکتب نجات‌بخش بشریت می‌پذیرند و ذره‌ای هم از این سیاست عدول نخواهد شد ... و کسی گمان نکند که این شعار، شعار مقطعی است که این سیاست، ملاک عمل ابدی مردم ما و جمهوری اسلامی ما و همه مسلمانان سرتاسر عالم است. چرا که شرط ورود به صراط نعمت، حق برائت و دوری از صراط گمراهان است که در همه سطوح و جوامع اسلامی باید پیاده شود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۳۱۹).

درواقع در این نگاه دو صراط مطرح است: یکی صراط گمراهان یا همان نگرش غربی و دیگری صراط نعمت یا راه اسلام. در جایی دیگر، امام از مسیر انقلاب اسلامی به عنوان «راه

مستقیم» در برابر راه شرقی^۱ و راه غربی یا همان غرب یه معنای کلی آن یاد می‌کند. این راه و مسیر مستقیم همان راه و روش انبیا و فرهیختگان الهی است:

ایران از همان بدو انقلاب و از قبل از بدو انقلاب که شالوده انقلاب ریخته می‌شد، مسیر، مسیر، مسیر انبیاء بوده، مسیر، مسیر، مسیر راه مستقیم نه شرقی و نه غربی بود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۵: ۱۴۷).

آنچه در این شناخت مورد نظر است همانا ماهیت غرب است. منظور از ماهیت هر چیز، چستی یا هویت حقیقی آن است؛ یعنی آنچه که ذات و هویت آن را تعیین می‌کند. در اغلب موارد شناخت ماهیت و هویت از طریق بنیان‌ها و ویژگی‌هایی صورت می‌گیرد که عامل تمایز یک پدیده از سایر پدیده‌ها می‌شود. بنابراین برای شناخت ماهیت و حقیقت غرب باید ویژگی‌های اساسی، فلسفی و مبانی نظری و اعتقادی تشکیل‌دهنده آن را مورد بررسی قرار داد.

در نتیجه در این نگاه، منظور از غرب، غرب صنعتی یا صنعت و تکنولوژی و فناوری غربی و مدرن نیست؛ زیرا که صنعت و تکنولوژی نیز خود ابزار سلطه غرب مدرن هستند. پس درست است که غرب مدرن بدون این تکنولوژی نمی‌توانست و نمی‌تواند خودش باشد؛ اما حساب این ابزار از خود غرب جداست. چه عین طبیعت و انسان‌های دیگر به بردگی غرب در آمده و به تدریج خود عامل توسعه و گسترش این بردگی شده است. این است که در خصوص تکنولوژی، فناوری، صنعت و فنون غربیان، نگاه و موضع ما گونه دیگر است و آن، استفاده صحیح و غیراستکباری از آن است، نه نفی یا طرد آن.

بر همین مبنا غرب همان غرب فرهنگی و ارزشی است که در قالب مدرنیته و به مثابه یک نظام فکری و فرهنگی در طول تاریخ دوران مدرن شکل گرفته و ایجاد شده است. پایه‌ها و مبانی اولیه این نظام فرهنگی را اصولی چون اومانیزم، عقل‌گرایی، سیانتیسم، سکولاریسم، بینش

۱. در اینجا منظور از راه شرقی راه مارکسیسم و مکتب ماتریالیسم است که در بنیان تفاوت اساسی با اومانیزم غربی ندارد. بلکه هر دو انسان را مادی می‌بینند و لذا یک راه بیش نیستند. اما کاربرد آن مفهومی رایج است که در زمان امام خمینی بر نگرش ماتریالیستی اطلاق می‌شد. لذا هر چند گاهی امام بر مبنای آنچه رایج بوده است در بسیاری از موارد شرق سوسیالیسم را از غرب لیبرالیسم جدا دانسته است و این دو را با هم آورده است.

مادی یا ماده‌گرایی، طبیعت‌گرایی، جهان‌گرایی، ناسیونالیسم، سلطه‌طلبی، استکباریت و امپریالیسم تشکیل می‌دهد.

لذا در این مقال با توجه به اهمیت این مبانی در ساخت هویت و حقیقت غرب می‌گوییم که در نگاه معنویت‌گرای امام خمینی غرب همان اصول و مبانی فرهنگی و ارزشی است. بر همین اساس در اینجا به اختصار از میان این اصول و مبانی غرب، به مهم‌ترین آن مبانی که نقشی اساسی‌تری در تعیین هویت و ماهیت غرب مدرن دارند می‌پردازیم و دیدگاه امام خمینی را در مورد آنها بیان می‌کنیم.

بنیان‌های هویت غرب مدرن

۱. اومانیزم یا اصالت انسان

شالوده اصلی و چهره بنیانی فرهنگ غرب یا مدرنیته را اومانیزم یا ایمان راسخ به قدرت و مقام انسانی و اصالت دادن به خواسته‌ها و تمایلات او تشکیل می‌دهد. ریشه اومانیزم به یونان باستان - دوران پیش از سقراطیان - باز می‌گردد. «در آنجا خدایان رقیب انسان هستند» (آشنایی با مکاتب و اصطلاحات عقیدتی و سیاسی، ۱۳۷۰: ۳-۴). این نظریه در رنسانس به شکل جدیدی مطرح شد و با تکیه بر نفسانیات و تمایلات انسانی صرف تبدیل به فلسفه‌ای گردید که بعد مادی بشر را معیار و ارزش هر امری می‌داند. به عبارت دیگر، در اومانیزم انسان بریده از آسمان و معنویت و دارای نیازهای طبیعی و تصنعی معیار همه چیز است، به بیان رنه گنون:

در واقع منظور از این واژه این بود که همه چیز را محدود به موازین بشری محض

سازند و ... به بهانه تسلط بر زمین از آسمان روی برتابند (گنون، ۱۳۴۹: ۲۰-۱۸).

بنابراین بنیان اومانیزم چیزی جز پذیرش اصل نفسانیت انسان نیست و نفسانیت بیان‌کننده بعد و انواده و رها شده انسان از معنویت و تعالی است که انسان را از نیروی معنوی جهانی یا ایده‌آل مطلق هستی مستقل می‌داند. نفسانیت بیانگر بعد غیرمتعالی وجود انسان است که تحت فرمان عقل متصل به حق نیست و تنها او را بر طبیعت مسلط می‌سازد و بس؛ پس در مقابل بعد معنوی و روحانی وی قرار دارد. این بعد از انسان به دنیا تعلق دارد، و به همه چیز انسان بعد مادی و دنیوی می‌دهد. شریعتی در مورد اومانیزم به معنای غربی آن می‌گوید:

یک بشریت موهوم دروغینی که وجود ندارد. اصالت بشری یعنی شرکت همه ملت‌ها در یک معنی، در یک حقیقت یعنی شریک شدن انسانی که دستش خالی است با انسان سرمایه‌دار... اصالت انسان غربی... (شریعی، ۱۳۷۹: ۲۷).

فوتر باخ آن را با صراحت بیشتری اینگونه بیان کرده: «برای انسان، خداوند، انسان است» (زرشناس، ۱۳۸۳: ۳۹).

در مقابل، امام خمینی به عنوان یک عالم دین و دارای جهان‌نگری توحیدی برخاسته از آیین محمدی نگرشی که از انسان دارد کاملاً با اومانیسم متفاوت است. در بینش امام، انسان مظهر سایه و خلیفه خدا بر روی زمین است و دارای فطرتی خدا آشنا، حق آشنا، حقیقت‌خواه و عدالت‌خواه است. انسان مرکب از دو بعد وجودی یعنی عنصر ملکوتی و به تعبیر قرآن «و نُفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ» (سجده: ۹) و عنصر مادی به بیان قرآن: «و لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُوْنٍ» (حجر: ۲۶) است و این دو از هم جدایی ندارند. امام خمینی در بیان این نوع نگاه به انسان می‌گوید: هر مکتبی را به استثنای مکتب اسلام که ملاحظه کنید... انسان را حیوان تصور کرده است، یک موجودی که (کارش) همان خوردن و خوابیدن است، منتهی بهتر خوردن و بهتر خوابیدن... انسان مراتب دارد... اسلام برای این انسانی که همه چیز است؛ یعنی از طبیعت تا ماورای طبیعت تا عالم الهیت مراتب دارد، اسلام تر دارد، برنامه دارد... (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۹).

به‌علاوه او روی‌گردانی انسان از حق تعالی، معنویت و جدا شدن او از آسمان و تعالیم آسمانی مبتنی بر وحی را، نوعی انحراف از فطرت حقیقی انسان می‌داند؛ فطرتی که کمال‌جو و کمال‌طلب است. بنابراین «نظریه فطرت» که امام بارها بر آن تکیه و تأکید دارد، درست نقطه مقابل نظریه اومانیستی غرب قرار می‌گیرد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۲۰۶-۲۰۵).

در نگاه امام خمینی بر عکس نگرش اومانیستی، کمال انسان کمال معنوی و روحانی اوست و رشد فطرت وی و حرکت در مسیر توحید و حنیفیت است؛ پس انسان کامل را جانشین خدا در زمین و محل تجلی صفات حق تعالی می‌داند. انسان کامل از نظر امام متعالی و خداگونه است. انسانی نیست که در جهت تأمین خواسته‌های خود خوب اراده می‌کند، خوب می‌اندیشد، خوب

می خورد و خوب می زید؛ بلکه او کتاب خدا و مثل اعلای اوست؛ آینه‌ای است که حق خود را در آن می بیند:

انسان کامل از آنجا که کون جامع و آینه تمام نمای همه اسماء و صفات الهیه است... همان کتاب الهی است... و مثل اعلای الله است... اوست که به صورت حق تعالی آفریده شده است و کلید باب معرفت خدای تعالی است... (امام خمینی، بی تا: ۱۳۷-۱۳۹).

بنابراین اومانیسیم که به معنای اصالت دادن به تمایلات و نفسانیات انسان است در اندیشه امام خمینی مردود است؛ زیرا هرچند او را در کشف قوانین طبیعت و تسلط بر آن و همچنین تأمین زندگی مادی و رفاهی موفق می سازد، ولی از آنجا که معنویت او را تأمین نمی کند، صرفاً وجود مادی محض برای او قائل است. در حالی که انسان حیوان مستقیم‌القامت نیست و دارای بعد معنوی، روحانی، متعالی و خدایی نیز هست. بر این مبنا موضع ما درخصوص اومانیسیم غربی نمی تواند ایجابی باشد؛ زیرا این امر به معنای تک بعدی دیدن انسان و نادیده گرفتن بعد معنایی و روانی او و در نتیجه گرفتار شدن در ماده گرایی است.

۲. عقل گرایی اومانیستی

حال باید دید چرا انسان می تواند معیار همه ارزش‌ها و امور باشد؟ نگرش اومانیستی بر این باور است که انسان صاحب عقل است و می تواند سود را از زیان تمیز دهد؛ یعنی موجودی عقلانی است. عقل در نگرش غربی برابر است با محاسبه گری سودنگرانه که جایگزین تعقل انسان‌نگرانه شده است. به بیان جان رالز:

مفهوم عقلانیت باید حتی المقدور به معنای خاصی باشد که در تئوری اقتصادی است، یعنی اتخاذ مؤثرترین ابزار برای رسیدن به اهداف معین تفسیر شود... (سریع القلم، ۱۳۶۹: ۱۶-۱۵).

این شیوه نگرش به عقل، خود بیانگر جهان بینی غرب است:

برخورد محاسبه گرانه با حیات و محیط زندگی... خود یک نوع جهان بینی است که در طول چند قرن در اروپا به دنبال کنش‌ها و واکنش‌ها نسبت به دوره وسطایی پدید آمده است (Rawals 1971: 14).

عقلانیت مدرن، در واقع فرزند دوران عقل‌گرایی جدید و یا «عصر روشنگری» است که پس از رنسانس در غرب رخ نمود (ر.ک.: باربور، ۱۳۷۴: ۷۱-۹۸). این عقلانیت از یک سو تقلیل عقلانیت انسانی به محاسبه‌گری و سنجش سود و زیان است و از سوی دیگر، عقل مدرن هدفش صرفاً تصرف در دنیا و استیلاجویی بر طبیعت است. عقل مدرن سیطره آشکار نفسانیات بر انسان مدرن و سکولاراندیش است که انسان را مالک الرقاب هستی و محور آن قرار داده است؛ به‌علاوه عقلانیت در این نگاه غیر دینی است. به بیانی:

قصه سکولاریزم، قصه عقل غیر دینی است که اگر چه ضد دینی نیست، دینی هم نیست (سروش، ۱۳۷۴: ۱۳).

امام خمینی عقل را آنگونه که غربیان به مفهوم محاسبه‌گری و تشخیص سود از زیان می‌دانند، هرگز نمی‌داند. بنابراین عقل به این معنا که صرفاً سودنگر است با دیدگاه امام خمینی در باب عقل و خرد (انسانی که با خداوند و معنویت پیوند دارد، از غیب بهره می‌گیرد و توانایی رام ساختن قوای سرکش نفس انسان را دارد) کاملاً متفاوت است؛ زیرا عقل عامل عبودیت انسان، راه‌هایی و رسیدن انسان به سعادت، کمال و مهم‌ترین و برجسته‌ترین عامل تمایز انسان از غیرانسان و انسان کامل از انسان ناقص است. برای نمونه امام خمینی می‌نویسد: «آن قوه عاقله، یعنی قوه روحانیه‌ای است که به حسب ذات، مجرد و به حسب فطرت، مایل به خیرات و کمالات و داعی به عدل و احسان است» (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۲۱).

همچنین در مورد محجوب بودن عقل به طبیعت و آثار آن می‌فرماید:

چون عقل به حسب فطرت ذاتیه مخموره خود، محتجب نیست، و حجاب از رجوع به طبیعت است که شجره خبیثه است، و آن در عالم تنزل، شجره منهبیه می‌باشد؛ از این جهت، به حسب فطرت اصلیه خود، معرفت فطری به حق تعالی دارد (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۱۳۰).

عقل‌گرایی در غرب به دلیل اتکایی که بر حس و تجربه داشت تنها انعکاسی از طبیعت و ماده، به مفهوم عام بود که در قالب سیانتیسم یا علم‌گرایی تجلی و نمود یافت. در نتیجه، هدف دانش نیز به شناخت قوانین طبیعت برای تسخیر آن و تحصیل قدرت هرچه بیشتر منحصر شد. فرانسویس بیکن در طرحی که برای مدینه فاضله خود در کتاب *نو ارغنون* ارائه نمود، سیادت مطلق را در اختیار

علم قرار داد و علم - آن هم علم محسوس - را تنها راه بشر به سوی زندگی سعادتمندانه معرفی کرد. پس از او ولتر فرانسوی در قرن هجدهم نوشت: «ما باید حساب کنیم، بسنجیم، اندازه بگیریم، مشاهده کنیم، ماهیت فلسفه این است و بقیه خیالبافی است» (آشنایی با مکاتب و اصطلاحات عقیدتی و سیاسی ۱۳۷۰: ۲۷).

بنابراین هدف اساسی در علم نیز صرفاً افزایش قدرت انسان، گسترش و ازدیاد تسلط او بر طبیعت می‌باشد؛ از همین روی انسان را از شناخت حقیقت خود و تهذیب نفس دور ساخته است. علم گرایی غربی با یک چشم به جهان و انسان می‌نگرد. انسان را تک بعدی و به دور از اخلاق، معنویت و سعادت تلقی می‌کند و او را از فطرت خویش دور می‌سازد. اما در اندیشه امام خمینی، اینگونه نگاه به علم محکوم است. از دیدگاه او، انسان خود موضوع دانش خاصی است و آن دانش انسانی است که دانش انبیا و پیامبران الهی است. برنامه رسول الله (ص) برنامه تربیت و پرورش انسان است؛ بنابراین قبل از هر چیز انسان باید شناخته و کشف شود تا بتواند به پرورش استعدادهای لایتناهی خود برسد:

اگر برای هر علمی موضوعی است... علم همه انبیاء هم موضوعش انسان است...
تمام انبیاء موضوع بحثشان، موضوع تربیتشان، موضوع علمشان انسان است.
آمده‌اند انسان را تربیت کنند. آمده‌اند این موجود طبیعی را از مرتبه طبیعت به
مرتبه عالی مافوق‌الطبیعه، مافوق‌الجبروت برسانند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸:
۳۲۴).

بنابراین تربیت و پرورش، رشد و شکوفایی و به کمال رساندن استعدادهای انسانی و انسان شدن او خود قبل از هر چیز موضوع اصلی دانش است. دانشی که هدف از آن سلطه بر طبیعت و افزایش سود و قدرت انسان نیست، بلکه قبل از آن، سلطه بر خود انسان و تهذیب او و رساندنش به کمال می‌باشد و اینکه همه علوم و معارف برای این است که این انسان ساخته شود و هر دانشی که مانع ساختن انسان گردد، حجاب است و حجاب مانع تکامل و رشد انسان است و باید آن را برداشت:

... علم الهی هم میزان نیست. علم توحید هم میزان نیست. علم فقه و فلسفه هم
میزان نیست. هیچ علمی میزان نیست. آن علمی میزان است و آن علمی برای بشر

سعدت است که... از کسی که تربیت الهی شده است القاء بشود به بشر... (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۳: ۵۱۰).

و یا می‌فرماید:

اگر تهذیب در کار نباشد، علم توحید هم به درد نمی‌خورد. «العلم هو الحجاب الاکبر» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ۴۲۰).

همچنین علم وابسته و علم بدون تهذیب، به وابستگی و انحطاط می‌انجامد و بر ماست که برای پرهیز از وابستگی، علم را در خدمت پرورش و تهذیب نفس به کار گیریم. نظریه اسلامی کردن دانشگاه‌ها که از سوی امام خمینی مطرح شد، نظریه‌ای بود در همین راستا و از اهداف مهم آن این بود که ما بتوانیم از غرب رهایی بجوییم و استقلال واقعی خود را به دست آوریم. زیرا فرهنگ مستقل در سایه تربیت و پرورش نفوس انسانی به وجود می‌آید ولی علم و آموزش بدون تهذیب نفس و پرورش، از دیدگاه امام به فساد، وابستگی یا جنگ و اختلاف می‌انجامد. این است که امام می‌فرماید:

معنی اسلامی شدن دانشگاه این است که استقلال پیدا کند و خودش را از غرب جدا کند و خودش را از وابستگی به شرق جدا کند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۲۵۲-۲۵۱).

امام خمینی در عین تأکیدی که بر پرهیز از علم‌عاری از پرورش و دانش‌عاری از تهذیب و ارزش‌ها داشت، هرگز با مظاهر تمدن همچون تکنولوژی و صنعت مخالفت نداشت؛ بلکه اینها را در ذیل پرورش و در ذیل معنویات صاحب ارزش می‌دانست. اما از هدف قرار گرفتن آنها یا از جدا شدن آنها از تهذیب نفوس، پرورش، هدف متعالی انسان، کمال و فطرت پاک انسانی انسان نگران بود:

اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوردها، اختراعات و ابتکارات و صنعت‌های پیشرفته چه در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد، هیچ‌گاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد، بلکه علم و صنعت مورد تأکید اسلام و قرآن مجید است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۴۰۶).

۳. بینش مادی و سکولاریسم

برخورد محاسبه‌گرانه و عقل حسابگر در جریان حرکت روشنگری و اصلاح دینی در غرب به تدریج به بینش مادی و این جهانی انجامید. حتی در دوران روشنگری نوعی از فلسفه و حکمت الهی دنیاگرا و سکولار به وجود آمد. سکولاریسم در اصل به معنی این جهانی‌گرایی یا مخالفت با شرعیات و معنویات و روح دین‌داری و رهایی از قید حاکمیت الهی است، آن در اصل از واژه لاتینی «ذوکولوم» یا «سکولوم» به معنای «سده و قرن» اقتباس شده است، ولی به تدریج معنای دنیایی شدن، این جهانی و دنیوی شدن را یافته است. بر اساس بینش سکولاریستی:

اولاً، انسان باید از حاکمیت معنویات، خدا و عالم قدس رها و آزاد باشد؛

ثانیاً، واقعیاتی که در قلمرو دین و فلسفه قرار دارند به محدوده امور غیرمقدس، طبیعی و

تجربی انتقال می‌یابند؛

ثالثاً، حاکمیت دنیا بر دین و بعد معنوی اولویت و تحقق پیدا می‌کند؛

رابعاً، معیار اساسی در اداره جهان پیشرفت است و «پیشرفت عبارت است از کسب هرچه

بیشتر فزونی مادی، که بنا به فرض، جهانی منظم‌تر به وجود می‌آورد» (ریفیکین و هوارد، ۱۳۷۴:

۴۶).

در حیات اجتماعی و سیاسی، جدا شدن سیاست از دین و اخلاق و غیردینی ساختن نهادهای سیاسی و اجتماعی و به‌طور کلی تقدس زدایی از بعد تقدس‌آمیز برخی از مظاهر جهان و انسان و انجام کارها برای مقاصد این جهانی نتیجه این بینش بوده است. به عقیده امام خمینی غرب در مادیت و نگرش این جهانی و عالم طبیعت غرق شده است: «غرب هم غرق در طبیعت دنیاست و هیچ ملتفت به ماورای طبیعت نیست» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۱۰)؛ بنابراین پیشرفت آنها نیز پیشرفت در انسانیت، اخلاق و معنویت نیست، بلکه پیشرفتی است یک بعدی و مادی محض که به انحطاط انسانیت می‌انجامد. امام خمینی می‌فرماید: «... پیشرفت کرده‌اند، اما پیشرفت قتاله؛ پیشرفتی که بشر را به نیستی دارد می‌رساند» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۴۰). در حالی که: «قرآن مجید اساس تفکر مادی را نقد می‌کند» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۲۲۲).

در همین ارتباط امام خمینی به‌صراحت مسئله جدایی سیاست و حکومت از دین و معنویات را

مردود می‌شمارد و مطرح می‌سازد که دین برنامه زندگی انسان است که با فطرت او انطباق دارد؛

بنابراین نمی‌تواند نیازها و خواسته‌های انسانی او را نادیده بگیرد و گرنه ناقص خواهد بود. دین صرفاً معنویات محض نیست بلکه دین اداره امور جامعه را جزو برنامه‌های خود قرار داده است و برای انسان از گهواره تا گور و حتی از آغاز شکل‌گیری نطفه انسان تا جهان آخرت برنامه، طرح و نقشه دارد:

اسلام فقط عبادت نیست؛ فقط تعلیم و تعلم عبادی و امثال اینها نیست. اسلام سیاست است. اسلام از سیاست دور نیست. اسلام، یک مملکت، یک حکومت بزرگ به وجود آورده است... و اسلام از هیچ چیز غافل نیست. یعنی اسلام انسان را تربیت می‌کند به همه ابعادی که انسان دارد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶: ۲۰۰).

او همچنین به متون فقهی اسلام اشاره می‌کند که:

از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه - چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است؛ و مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، و سیاست و تدبیر جامعه است (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۵).

به‌علاوه وی موضوع ورود نگرش این جهانی و دنیایی به حوزه تمدن اسلامی و جدایی دین و دنیا، دین و سیاست و دین و اجتماع از یکدیگر را از توطئه‌های بیگانگان می‌داند:

... مع الأسف تبلیغ به وجه دوم در بعض از روحانیان و متدینان بی‌خبر از اسلام تأثیر گذاشته که حتی دخالت در حکومت و سیاست را به مثابه یک گناه و فسق می‌دانستند و شاید بعضی بدانند! و این فاجعه بزرگی است که اسلام مبتلای به آن بود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۴۰۵).

نفی ماده‌گرایی، سکولاریسم و دنیاگرایی در آثار متعدد امام خمینی مانند کشف اسرار، کتاب‌البیع، درس‌های ولایت فقیه و در بیانات ایشان به دفعات و با صراحت آمده است.

۴. سلطه جویی و نگرش استکباری و امپریالیستی

از مهم‌ترین ویژگی‌های غرب در برخورد با جوامع دیگر خصلت استعمارگری، سلطه‌جویانه، امپریالیستی و استکباری آن است. این ویژگی تا حد جهان‌گرایی و سلطه بر بشریت استمرار می‌یابد. در نگاه هانتینگتون جهانی شدن به معنای غربی سازی است (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۵۰۱-۴۸۵). فوکویاما نیز اعتقاد دارد: «جهانی شدن، همان امریکایی شدن است و امریکایی شدن به معنای پذیرش ارزش‌های امریکایی در دو دهه ۴۰ و ۵۰ از سده بیستم میلادی است» (جام جم، ۱۳۸۱: ۸) داعیه جهان‌گرایی غرب در پی شکستن مرزها مطابق اهداف و منافع خود و ایجاد مرزهای جغرافیایی تصنعی تحت سلطه و انقیاد خودش می‌باشد که هرگونه تعلق و وابستگی غیرغربی و هر نوع اتحاد، وحدت و همگرایی غیرغربی را نابود می‌سازد و شرایط را برای سلطه کامل غرب و شکل‌گیری امپریالیسم غربی هموار می‌کند. به بیانی: «غرب یک داعیه است، اما این داعیه... غرب داعیه سلطنت بشر است...» (داوری اردکانی، ۱۳۷۳: ۱۳).

روش‌های تحقق سلطه‌گری و جهان‌گرایی غربی نیز متعدد بوده است: استعمار قدیم، استعمار جدید، تشکیل سازمان‌های جهانی چون جامعه ملل و سازمان ملل متحد، حق وتو، نظم جهانی و ... همه و همه راه‌های تحقق این خواسته غرب بوده‌اند. امپریالیسم که از واژه امپریو^۱ به معنای سلطه و نفوذ اخذ شده است به‌طور عام بیان‌کننده هر نوع سلطه‌طلبی و خوی استکباری از سوی غرب نسبت به سایر جوامع است.

از دید لنین «امپریالیسم در معنای خاص به مفهوم آخرین مرحله سیر تکاملی جامعه سرمایه‌داری صفتی بوده و در واقع مرحله حاکمیت انحصارها و صدور سرمایه می‌باشد» (سادات، ۱۳۶۰: ۹۹-۹۸).

در نگاه امام خمینی نگرش استکباری و سلطه‌طلبی غرب نه تنها با خواست و مقاصد سایر جوامع ناسازگار است بلکه امری غیر انسانی است ولی غریبان برای تحقق آن دست به استعمار و سلطه

برممالک دیگر زده و ثروت‌های خداداد آنها را از طرق گوناگون غارت می‌کنند. همچنین

استعمارگران در این جوامع سعی می‌کنند هرگونه مانعی را که سدی در راه تأمین خواسته‌های آنان محسوب می‌شود به هر بهایی و با هر شیوه‌ای بردارند:

چنگال خبیث استعمار تا اعماق سرزمین‌های بزرگ ملت قرآن فرو رفته و تمام ثروت و مخازن بزرگ ما در قشر ملی بودن به کام آنان فرو می‌ریزد، فرهنگ مسموم استعمار تا اعماق قصبات و دهات ممالک اسلامی رخنه کرده ... لازم است از فرصت استفاده کرده به فکر چاره باشید ... (امام خمینی، ۱۳۷۸ ج ۲: ۳۲۲).

از دیدگاه امام خمینی شیوع نگرش سکولاریستی و لائسیسم و طرح جدایی سیاست از دین و اخلاق در جوامع ما نیز از نقشه‌ها و توطئه‌های استعمارگران غربی برای تحقق سلطه است، زیرا تحقق سیاست مبتنی بر اسلام و اخلاق مانع تحقق خواست‌های آنان می‌گردد:

این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گرفته و شایع کرده‌اند. (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۱۶).

همان‌طور که گذشت معیارشکنی و ایجاد مرزهای ساختگی نیز از سوی غرب در کشورهای مسلمان و شرقی تحقق یافته است تا با تجزیه این جوامع و کوچک کردن آنها و ایجاد مرزهای جغرافیایی اختلاف‌برانگیز بهتر بتوانند به مقاصد و منافع خود دست یابند:

از طرفی وطن اسلام را، استعمارگران و حکام مستبد و جاه‌طلب تجزیه کرده‌اند. امت اسلام را از هم جدا کرده و به صورت چندین ملت مجزا درآورده‌اند... (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۳۶).

امام خمینی در جایی دیگر این مسئله را با وضوح بیشتری مطرح می‌سازد:

آن‌وقتی که اروپایی‌ها راه پیدا کردند به ممالک شرق و دیدند که طعمه خوبی است ممالک شرق و برای بلعیدن این طعمه مطالعات کردند، این مسائل پیدا شده است... بیدار بشوید آقا! ای جوان‌های ما بیدار بشوید! بدانید نقشه‌ها چه است. برای چه شما را می‌خواهند دور کنند از اسلام، برای چه شما را می‌خواهند به مکتبهای دیگر نزدیک کنند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۳۳۰-۳۱۸).

امام خمینی همچنین برخی از روش‌های دیگر غریبان را برای تسلط امپریالیستی بر جوامع اسلامی شامل موارد زیر می‌داند:

۱. ضربه زدن به اسلام به نام اسلام و مخفی نگاهداشتن ابعاد مهم اسلام؛
۲. تحمیل عمل و وابستگی خویش بر جوامع مسلمان؛
۳. تحریف حقایق و ارزش‌های اسلام و معرفی اسلام به صورت ناقص در جهان؛
۴. نابودی طرفداران اسلام ناب محمدی؛
۵. تفرقه افکنی و ایجاد اختلاف بین مسلمانان؛
۶. شیوع فرهنگ سرمایه‌داری و نگرش مادی، فایده‌گرایانه، سکولاریستی و ناسیونالیستی در جوامع اسلامی^۱.

بر همین مبنا ناسیونالیسم نیز با دارا بودن منشأ نژادی، قومی و عوامل غیرانسانی دیگر در جدا کردن آدمیان و نوع بشر از یکدیگر نقشی بسزا داشته و به پیدایش ایدئولوژی‌های محدود و منطقه‌ای و اختلاف برانگیز انجامیده است و جز تضحیح حقوق و به‌کارگیری تعصبات گروهی از سوی امام خمینی طرد و نفی شده است:

از مسائلی که طراحان برای ایجاد اختلاف بین مسلمین طرح و عمل استعمارگران در تبلیغ آن به پا خاسته‌اند، قومیت و ملیت است... آن ملی‌گرایی که به دشمنی بین مسلمین و شکاف در صفوف مؤمنین منجر می‌شود برخلاف اسلام و مصلحت مسلمین و از حیل‌های اجانب است که از اسلام و گسترش آن رنج می‌برند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۳: ۲۰۹).

امروزه غرب با هدف سلطه بر آدم و عالم، اسلام را هدف خود قرار داده است. به تعبیر امام خمینی، آنها: این را یافته‌اند که اسلام است که می‌تواند جلویشان بایستد. از این جهت، آن چیزی که از همه چیز برای آنها مطرح است، اسلام است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۳: ۸۷).

۱. در این موارد برای نمونه ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷: ۳۲۳، ۵۳۳؛ ج ۸: ۱۲؛ ج ۱۳: ۳۲۰؛ ج ۱۸: ۶۱، ۱۹، ۲۸؛ ج ۲۱: ۴۵۲؛ ج ۸: ۴۶۶؛ ج ۱۲: ۷۹؛ ج ۱۳: ۲۷۹؛ ج ۴: ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۱؛ ج ۷: ۷۰؛ ج ۱۳: ۲۰۹؛ ج ۱۴: ۷۶؛ ج ۲: ۳۲۹؛ ج ۸: ۱۶۵؛ ج ۹: ۲۸۸؛ ج ۱۷: ۱۸۳؛ ج ۱: ۶؛ ج ۲۲، ۳۶۲؛ ج ۲۱: ۴۰۲ و

در سال‌های اخیر نمونه‌های متعددی را در جهت‌گیری‌های غربیان می‌توان یافت که با هدف حمله به اسلام یا انقلاب اسلامی صورت گرفته و این موضوع مورد اعتراف آنها هم هست. برخی از نمونه‌های برجسته در میدان فرهنگ و سیاست را می‌توان دیدگاه برخورد تمدن‌ها، انتشار کتاب آیات شیطانی، برنامه هسته‌ای ایران، مقابله با جمهوری اسلامی ایران، خشونت‌گرا نشان دادن اسلام، طرح گفتمان تروریسم، ایجاد پایگاه‌ها در خاورمیانه، اشغال افغانستان، عراق و... دانست. رافائل گومیس پرا، روزنامه‌نگار اسپانیایی، گوید: انتشار کتاب آیات شیطانی از سوی غرب با هدف حمله به اسلام و نهایتاً یک مبارزه بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است (مجموعه مقالات...، ۱۳۷۴: ۷۳).

مسئله وحدت و همسانی غرب

گاه تصور می‌شود که غرب مدرن دارای نگرش‌های فرهنگی و ارزشی متعددی است که گاه در تقابل با هم قرار می‌گیرند و لذا برخی انسانی‌تر بوده یا خواهان سلطه به بشریت نیستند؛ در حالی که اینگونه نیست، بلکه غرب مدرن به مثابه فرهنگ و نظام ارزشی مدرن در ویژگی‌های هویتی چندان دچار اختلاف نیست. بنابراین غرب به عنوان یک مفهوم کلی، یعنی یک فرهنگ یا یک نگرش فکری و عقیدتی با مبانی نظری و ارزشی خاص، دارای یکسانی و وحدت است. بدین معنا که تمام اجزا و جوامع تشکیل دهنده کلیت فرهنگ غرب در دوران معاصر دارای طرز تفکر و جهان‌نگری کم و بیش یکسانی هستند. این وحدت، یکسانی نظری و فکری در مسائل کلی، مصالح و نوع نگرش ماده‌گرایانه و مکانیکی محض است و دو گونه بودن نظام‌های سیاسی و اجتماعی آنها در مقابل آن، یعنی لیبرالیسم و سوسیالیسم، امری سطحی است. مبدأ، اساس و منشأ هر دو نظام غربی یکی است و هر دو در اصول کلی اومانیسم، ماده‌گرایی، فایده‌گرایی، سلطه‌طلبی و سکولاریسم مشترک هستند.

از آنجایی که امام خمینی به این یکسانی و وحدت ماده‌گرایانه و سکولاریستی غرب، یعنی لیبرالیسم و سوسیالیسم توجه دارد، گهگاه واژه‌های شرق و غرب را با هم به کار می‌برد و هر دو را در اهداف و آرمان‌ها یکسان و مشترک دانسته و آنها را با عبارات کاملاً مشابه معرفی می‌نماید. گاه نیز از هر دو تحت عنوان «بر قدرت‌های جنایت‌کار» و «استعمارگر» یاد می‌کند. یا این که هر دو

را دارای هدف واحد - سلطه بر عالم و آدم - می‌داند یا هر دو را قدرت شیطانی می‌شمارد. بنابراین می‌توان گفت که به طور کلی از دیدگاه امام دو دیدگاه و دو مکتب در جهان مطرح است: اسلام و غیر اسلام. غیر اسلام، قدرت‌های شیطانی، ماده‌گرا و سلطه‌طلب هستند و نیز حامیان آنها در کشورهای اسلامی و این‌ها همه ظالم هستند و جنایتکار و مسلمانان راستین و مستضعفان عالم تحت سلطه آنها قرار دارند. در واقع از چنین منظری در عالم دو خط وجود دارد و بس:

۱. خط استکبار و ماده‌گرایی که همان تفکر و خط غرب است و امروزه امریکا رهبری آن را بر عهده دارد. این خط به تعبیر حضرت امام خط ظلم و ستم، خط ستمگران جنایتکار، خط استعمار و استعمارگران، خط سلطه، خط غرب، خط شرق، خط اسلام امریکایی، خط مرفهان بی درد، خط مفسدان رفاه‌طلب، خط طاغوتیان و... است. این خط، دارای جبهه‌ای است که امام خمینی از آن به عنوان جبهه کفر یاد می‌کند.

۲. خط توحید و معناگرایی که امروزه - در برابر غرب - خط استضعاف، خط اسلام ناب محمدی، خط تشیع سرخ، خط مظلومان در بند، خط مظلومیت و خط مستضعفان عالم است. امام خمینی، برای نمونه، در بیان این دو خط یا دو طرز تفکر در جوامع اسلامی می‌فرماید:

امروز استکبار شرق و غرب چون از رویارویی مستقیم با جهان اسلام عاجز مانده است، راه ترور و از میان بردن شخصیت‌های دینی و سیاسی را از یک طرف و نفوذ و گسترش فرهنگ اسلام امریکایی را از طرف دیگر به آزمایش گذاشته‌اند... متأسفانه هنوز برای بسیاری از ملت‌های اسلامی مرز بین «اسلام امریکایی» و «اسلام ناب محمدی» ... کاملاً مشخص نشده است... وظیفه همه علماست که با روشن کردن این دو تفکر، اسلام عزیز را از ایادی شرق و غرب نجات دهند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۲۱-۱۲۰).

این خط دارای جبهه‌ای است که حضرت امام از آن تحت عنوان جبهه حق یا جبهه اسلام یاد می‌کند. او در پیامی خطاب به مسلمانان مظلوم و مستضعفان می‌فرماید:

مسلمانان تمامی کشورهای جهان، از آنجا که شما در سلطه بیگانگان گرفتار مرگ تدریجی شده‌اید، باید بر وحشت از مرگ غلبه کنید؛ و از وجود جوانان پرشور و شهادت طلبی که حاضرند خطوط جبهه کفر را بشکنند استفاده نمایید. به فکر نگه داشتن وضع موجود نباشید؛ بلکه به فکر فرار از اسارت و رهایی از

بردگی و یورش به دشمنان اسلام باشید؛ که عزت و حیات در سایه مبارزه است. و اولین گام در مبارزه اراده است. و پس از آن، تصمیم بر اینکه سیادت کفر و شرک جهانی، خصوصاً امریکا را بر خود حرام کنید (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۸۲).

امام خمینی غرب را نگرش واحدی می‌داند که دارای ویژگی‌هایی چون ستمگری، استعمارگری، نفع‌طلبی، سلطه‌طلبی و ... است. غرب در این نگاه شامل دو نوع نگرش سوسیالیسم و لیبرالیسم است؛ زیرا پیروان نگرش اول نیز همان ویژگی‌های کلی غرب را دارند و به ایفای همان نقشی در جهان پرداخته‌اند که پیروان لیبرالیسم یعنی امریکا و امارش می‌پردازند. همچنین باید دانست که امام خمینی با توجه به اصل وحدت غرب گاه مفهوم شرق را در کاربرد رایج آن روزگار؛ یعنی بلوک شرق یا شوروی سابق و امارش به کار نبرده است. بلکه این مفهوم را معادل واژه‌هایی چون ضعفای عالم، دردمندان، محرومان و مسلمانان و به اصطلاح رایج آن زمان - جهان سوم - به کار می‌برد و در مقابل آن واژه غرب را قرار می‌دهد. در این موارد نیز علاوه بر اینکه امام به غرب به مثابه یک نگرش کلی توجه دارد، تمامی حاملان این نگرش را واحد و متحد می‌بیند. این است که در جایی و بیانی اینگونه داد سخن می‌دهد:

...شرق باید، شرق که خودش را گم کرده پیدا کند... شرق همه چیز دارد. فرهنگش از فرهنگ غرب بهتر است، فرهنگ غرب از شرق رفته است، همه چیزش از غرب بهتر است، فقط تهی‌اش کردند از خودش... ما را از خودمان تهی کردند به طوری که ما خیال می‌کنیم هر چیز که هست از آنجاست. ما تا خودمان را پیدا نکنیم، تا شرق خودش را پیدا نکند، تا این گمشده پیدا نشود، نمی‌توانیم سرپای خودمان بایستیم. باید از مغزهای ما اسم «غرب» زدوده بشود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰: ۳۹۰).

در اینجا دو نوع مکتب و دو نوع طرز تفکر از منظر او مطرح است که یکی شرق است و دیگری غرب و هر یک از این دو فرهنگ، معیارها و شاخص‌های خاص خود را دارد. فرهنگ و مکتب امام خمینی در تقابل با غرب قرار می‌گیرد. این است که هفته‌نامه آبرور مطرح می‌کند: «امام خمینی مردی هم پای پیامبران کهن است که دنیا را به پیروی از اصول دینی دعوت کرد. پیام

وی برای مردم جهان خلوص عقیده و پیروی از سادگی در مقابل پیچیدگی و آلودگی‌های غرب بود، و این رمز موفقیت وی و احساس افتخار پیروان اوست» (محمدی، ۱۳۹۳ به نقل از آبرور). به بیان میشل فوکو، محقق فرانسوی، امام خمینی منادی معنویت و روحی جدید برای جهان بی روح در عصر حاضر گردید (فوکو، ۱۳۸۰: ۶۱). سامی زبیده نیز می‌گوید: «امام خمینی چنان سخن می‌گوید که گویی غرب وجود ندارد» (سعید، ۱۳۷۹: ۲۰). هنری کسینجر، مشاور رئیس جمهوری آمریکا نیز در دهه ۱۹۷۰ میلادی اعتراف کرد: «آیت الله خمینی غرب را با بحران جدی برنامه‌ریزی مواجه کرد، تصمیمات او آن چنان رعد آسا بود که مجال هر نوع تفکر و برنامه‌ریزی را از سیاست مداران و نظریه‌پردازان سیاسی می‌گرفت. هیچ کس نمی‌توانست تصمیمات او را از پیش حدس بزند، او با معیارهای دیگری غیر از معیارهای شناخته شده در دنیا سخن می‌گفت و عمل می‌کرد، گویی از جای دیگر الهام می‌گرفت، دشمنی آیت الله خمینی با غرب برگرفته از تعالیم الهی او بود او در دشمنی خود نیز خلوص نیت داشت» (مجله سروش: ۱۳۸۰/۱۱/۲۰).

نتیجه

بررسی آثار امام خمینی نشان می‌دهد که او در برابر نگرش غربی، نگرش اسلام ناب محمدی یا تشیع علوی یا آیین محمدی قرآن را مطرح می‌سازد و با احیای تفکر اسلامی و دینی یا تفکر شرقی - به لحاظ مفهومی - در پی ارائه طرحی نودر جهان معاصر است؛ بنابراین او در پی احیا و بازنمایی اندیشه دینی و اسلامی است. این احیا و بازنمایی، اندیشه و نگرشی را ارائه می‌دهد که غیر از نگرش و اندیشه غرب و مدرنیته است و با آن همخوانی و همسویی ندارد. از منظر او گرفتار شدن انسان در درون چاه غرب و غرب‌زدگی به نوعی اسارت او در ماده‌گرایی و هواپرستی است؛ زیرا در قاموس دین و حکمت الهی غرب‌گرایی و غرب‌زدگی یعنی محجوب ماندن از آفتاب حقیقت شرق و فروافتادن در مغاک ظلمت غرب و دایر مدار ساختن نفس اماره و عقل معاش بشر، به جای خدای ادیان و عقل معاد (جباری، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۸۴).

بر این مبنا موضع ما در برابر غرب از منظر امام خمینی نه تنها نفی غرب‌زدگی بلکه رها کردن غرب‌گرایی و بازگشت به خویشتن شرقی و الهی خود یا همان اسلام ناب محمدی یا تشیع راستین علوی است. در این عرصه هرگونه غرب‌گرایی به وابستگی سیاسی، ایدئولوژیک و

- فرهنگی یا نظری می انجامد که از نظر امام خمینی محکوم به شکست و انحطاط بوده و دارای نتایج دردآوری است. برخی از عناصر مهم چنین موضعی به اختصار عبارتند از:
۱. نفی اومانیسم مبتنی بر نفسانیات و در برابر احیای نظریه فطرت انسانی؛
 ۲. باور به سیاست و حکومت مبتنی بر دین و اخلاق و معنویت و نفی نگرش سکولاریستی و طرح جدایی سیاست از دین و اخلاق؛
 ۳. باور به اصل موازنه بین دنیا و آخرت با توجه به برتری و اولویت آخرت و کشتزار بودن دنیا و منزل و مأوا بودن جهان آخرت؛
 ۴. باور به اصل موازنه بین جسم و روح با قائل شدن به اولویت روح و نیازهای روحی؛
 ۵. نگرش ابزاری به علم و دانش و قدرت و هدفدار دانستن آنها، آن هم در جهت هدفی متعالی و برتر یعنی لقاء الله؛
 ۶. باور به اصل تهذیب نفسانی و تربیت هماهنگ و همراه با آموزش در علوم و معارف؛
 ۷. احیای عقل انسانی، به مفهوم عقل متصل به حق، عقلی که قدرت سنجش خوب از بد را دارد، عقلی که قدرت ارزش گذاری دارد نه محاسبه گری و سودسنجی صرف، عقلی که در پی راه بردن انسان و هدایت او در مسیر فطرت است؛
 ۸. قطع کردن تمام ریشه های استعمار و امپریالیسم؛
 ۹. نفی کامل و همه جانبه وابستگی به غرب در تمام ارکان زندگی اعم از فرهنگ و سیاست و اقتصاد؛
 ۱۰. باور به اصل ظلم ستیزی و مبارزه با بیگانگان، استثمارگران و ظالمان؛
 ۱۱. نفی همه جانبه غریبزدگی و گرایش و تمایل به غرب؛
 ۱۲. متخلق شدن انسان به اخلاق الله و تأکید بر فضیلت های اخلاقی و انسانی؛
 ۱۳. تأکید بر تحقق نقش خلیفه الهی و جانشینی انسان از سوی خدا در زمین؛
 ۱۴. اعراض و رویگردانی از غرب و مقابله با اصول و بنیان های غربی مغایر با فطرت انسان؛
 ۱۵. مبارزه و مقابله سرسختانه با غرب زدگی، غرب گرایی و خودباختگی در برابر غرب؛

۱۶. بازگشت به خویشتن راستین خویش و بازیابی حقیقت خویش در مقابل از خودبیگانگی غربی؛
۱۷. اعتماد و اتکا به خداوند بزرگ و تقویت معنوی انسان‌ها برای رسیدن به کمال مطلوب؛
۱۸. ترجیح عدالت و اولویت دادن به آن در تمام مظاهر زندگی فردی و اجتماعی و نفی توسعه اقتصادی بدون عدالت اجتماعی؛
۱۹. باور به اصل برابری نوع انسان و توجه و عنایت به مستضعفان و انسان‌های مظلوم در جهت رهایی آنها از سلطه غرب؛
۲۰. تأکید بر وحدت دینی و اعتقادی و جلوگیری از تفرقه و نفی مرزگذاری‌های تصنعی.^۱
- درنهایت این که در نگاه امام خمینی، غرب، غروب حقیقت قدسی و دینی است؛ پس در برابر آن باید اشراق دین و قداست آن بر قلب آدمیان بتابد تا آنها با نور خدایی به جهان و انسان بنگرند و تا اتکا و وابستگی خود را از غرب ببرند و بدانند که اتکای به خود بعد از اعتماد به خدا منشأ خیرات است و بازگشت به خویشتن حقیقی یا فطرت انسانی - الهی خویش برترین جایگزین برای غرب‌گرایی، غرب‌باوری و غرب‌زدگی است. این است که می‌فرماید: «نترسید از غرب، اراده کنید... و شرق اراده کند که در مقابل غرب قیام کند...» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۲: ۸).

منابع

- آشنایی با مکاتب و اصطلاحات عقیدتی و سیاسی. (۱۳۷۰)، گردآورنده دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی. تهران: تربیت معلم، شرکت چاپ و نشر ایران.
- آل احمد. جلال. (۱۳۴۱)، غرب‌زدگی، تهران: انتشارات رواق.
- _____ . (۱۳۵۷)، هفت مقاله، تهران: انتشارات رواق، چاپ سوم.

۱. در این موارد برای نمونه ر.ک: صحیفه امام ج ۱۱: ۱۶۰، ۳۷، ۲۱۴؛ ج ۱۷: ج ۲۰: ۳۳۷؛ ج ۳: ۴۶۱؛ ج ۱۷: ۴۹۳؛ ج ۱۸: ۳۴۳؛ ج ۱۹: ۱۹۵؛ ج ۱۲: ۵، ۸، ۹، ۲۰، ۱۱۰؛ ج ۸: ۱۰۱؛ ج ۵: ۳۴۹؛ ج ۱۸: ۳۳۸؛ ج ۱۷: ۲۸؛ ج ۱۹: ۹۷؛ ج ۲۱: ۳۳۶؛ ج ۲۰: ۱۶۹؛ ج ۱۹: ۳۳۷، ۴۴۵، ۴۴۸ و

- امام خمینی، سید روح الله . (بی تا)، تفسیر دعای سحر، به کوشش سید احمد فهری، قم: دارالکتاب.
- _____ . (۱۳۷۷)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ . (۱۳۷۸)، صحیفه امام، (۲۲ جلدی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ . (۱۳۷۳)، ولایت فقیه، (۲۲ جلدی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- باریور، ایان. (۱۳۷۴)، علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
- بروجردی، مهرزاد. (۱۳۷۷)، روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: انتشارات فروزان، چاپ اول.
- جباری، اکبر. (۱۳۸۱)، «شرق و غرب وجود از منظر امام خمینی»، ایدئولوژی رهبری و فرآیند انقلاب اسلامی، مجموعه مقالات کنگره بین المللی تبیین انقلاب اسلامی، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۲ جلدی.
- داوری اردکانی، رضا. (۱۳۷۳)، فلسفه در بحران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ . (بی تا)، فارابی مؤسس فلسفه اسلامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم.
- روزنامه جام جم، ۷ مهر ۱۳۸۱.
- ریفیکین، جرمی و تد هوارد. (۱۳۷۴)، جهان در سرایش سقراط، ترجمه محمود بهزاد، تهران: انتشارات سروش، چاپ اول.
- زرنشاس، شهریار. (۱۳۸۳)، مبانی نظری غرب مدرن، تهران: کتاب صبح.
- سادات، محمدعلی. (۱۳۶۰)، مکتبها و اصطلاحات سیاسی، تهران: انتشارات هدی.
- سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۴)، «معنا و مبنای سکولاریسم» کیان، شماره ۲۶، مرداد و شهریور، صص ۴-۱۳.
- سریع القلم، محمود. (۱۳۶۹)، توسعه، جهان سوم و نظام بین الملل. تهران: نشر سفیر. چاپ اول.
- سعید، بابی. (۱۳۷۹)، هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام گرایی، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و موسی عنبری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شریعتی، علی. (۱۳۷۹)، بازگشت، تهران: انتشارات الهام، چاپ هفتم.
- _____ . (بی تا الف)، بازگشت، مجموعه آثار ۴، تهران: انتشارات حسینیه ارشاد.
- _____ . (بی تا ب)، با مخاطبهای آشنا، مجموعه آثار ۱، تهران: انتشارات حسینیه ارشاد.
- فوکو، میشل. (۱۳۸۰)، ایران: روح بیک جهان بی روح. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، تهران: نشر نی.
- لوکاس، هنری. (۱۳۶۶)، تاریخ تمدن از کهن ترین روزگار تا سده ما، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: انتشارات کیهان.

- گنون، رنه. (۱۳۴۹)، بحران دنیای تجدد، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ش ۷۱. چاپ اول.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۱۷ ق)، بحارالانوار، بیروت: الارشاد. ۱۱۰ ج
- مجله سروش، ۱۳۸۰/۱۱/۲۰.
- مجموعه مقالات پنجمین سمینار بررسی سیره نظری و عملی حضرت امام خمینی. (۱۳۷۴)، گردآورنده: جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج، چاپ اول.
- محمدی، علیرضا. (۱۳۹۳)، «امام خمینی (ره) و غرب»، نشریه الکتریکی پرسمان در: <http://www.siasi.porsemani.ir/node/۱۳۰۹>
- ملک، میرزا. (۱۳۲۷)، مجموعه آثار ملک، به کوشش محمد محیط طباطبایی، تهران: انتشارات کتابخانه دانش.
- نقوی، علی محمد. (۱۳۶۱)، جامعه شناسی غرب گرایی (تاریخ و عوامل غرب گرایی در کشورهای اسلامی)، جلد اول، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- واعظی، حسن. (۱۳۷۹)، نبرد نابرابر، روند ظهور و سقوط رژیم صهیونیستی، تهران: انتشارات سروش.
- هانتینگتون، ساموئل پی. (۱۳۷۸)، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمدعلی رفیعی، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- هفته نامه آبرور، چاپ لندن.
- Hornby, A.S., *Oxford Advanced Learners dictionary*, Oxford: Oxford university perss, 5Ed.
- Rawls, John (1971). *A Theory of Justice*, Oxford: Oxford University Press.